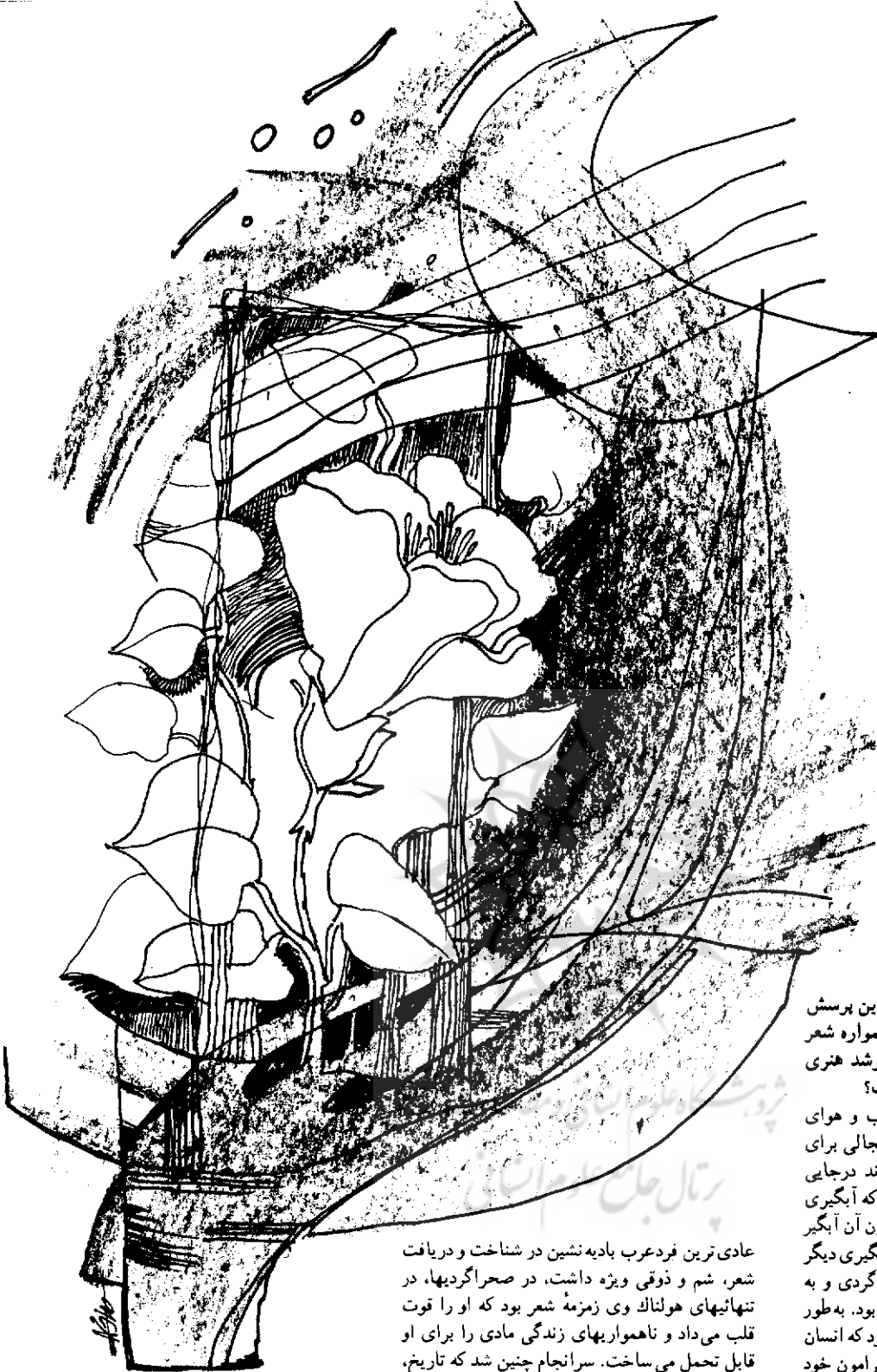


شعر معاصر عرب



□ اجازه می‌خواهم این گفتگورا با این پرسش آغاز کنم که چرا وجه غالب هنر عرب همواره شعر تلقی شده است و یا بهتر بگوییم چرا رشد هنری اعراب در حوزه زبان و کلام بوده است؟

■ بله. کویر گسترده عربستان با آب و هوای خشک و سوزان و توفانهای هولناک شن مجالی برای آرامش نمی‌داد تا عرب بادیه‌نشین بتواند درجایی سکنی گزیند و به سازندگی بپردازد. هرچا که آبیگری بود، زندگی چند روزی جریان داشت و چون آن آبیگر می‌خشکید، زندگی در جایی دیگر بر گرد آبیگری دیگر آغاز می‌شد. بدین ترتیب، کوچ و صحراگردی و به دنبال آب رفتن، پیشه ساکنان این برهوت بود. به‌طور کلی تمدن و سازندگی از زمانی آغاز می‌شود که انسان بتواند در جایی اقامت گزیند و بر محیط پیرامون خود غلبه کند؛ زمستان و تابستان را همانجا بماند و چون آرامش خاطر یافت برای زیباتر کردن محیط زندگی خود بسازد، بتراشد، تصویر کند، بنویسد و بسراید. هنر یونان، روم، ایران، چین و سایر ملل گویای این واقعیت است. اما عرب چنین نبود؛ بنابراین او را هنری می‌بایست که قابل حمل باشد، فضایی را اشغال نکند، هزینه چندانی نداشته باشد، حفظ و نگهداری آن آسان باشد و در عین حال بیشترین سازندگی را در زندگانی او داشته باشد. و عرب، شعر را شناخت و شعر سرود و شعر پرستید، و در واقع با شعر زندگی خود را از درون، زیبا و متجمل کرد. آنچه‌آنکه

عادی‌ترین فرد عرب بادیه‌نشین در شناخت و دریافت شعر، شم و ذوقی ویژه داشت، در صحراگردیها، در تنهائیهای هولناک وی زمزمه شعر بود که او را قوت قلب می‌داد و ناهمواریهای زندگی مادی را برای او قابل تحمل می‌ساخت. سرانجام چنین شد که تاریخ، هویت، ملیت، شرف، فرهنگ، هنر و اعتبار قومی عرب در شعر متبلور شد و می‌توان گفت شعر عرب - هر چند بعد حسی آن بر بعد معنوی اش غلبه دارد - یکی از نیرومندترین شعرها و هنرهای جهان است. بازار عکاظ از بازارهای معروف عرب بود که شعر نیز به عنوان یکی از مهمترین و گرانیهاترین کالاهای هنری در این بازار عرضه می‌شد. مردمان عادی خریدارانی بودند که مایه‌ای جز تحسین نداشتند اما بزرگان عرب شاعران را با هدایای خود می‌نواختند و به گران‌ترین قیمت اشعار آنان را می‌خریدند. تا آنجا که اشعار ویژه‌ای را به آب زر می‌نوشتند و در خانه کعبه

که به شکل موزه‌ای درآمد بود می‌آویختند. این اشعار را معلقات می‌گفتند. شهرت صاحبان معلقات حتی از شهرت شاهان و امرای کشورگشا هم بیشتر بود. این محبوبیت شاعران تا حدی بود که گفته می‌شد «بجوز للشاعر مالا يجوز لغيره» (آنچه برای شاعر جایز است برای دیگران جایز نیست). یعنی شاعران تا حد زیادی آزادی گفتار و عمل داشتند به طوری که شخصیت هنری آنان با شخصیت عادیشان آمیخته نمی‌شد.

□ خواهش می‌کنم این قسمت را کمی بیشتر

■ چشم. اصولاً بسیاری از هنرمندان در زندگی عادی خود تسامح می‌ورزند و آنچنان غرق در هنر خود هستند که زندگی بیرونی خود را فراموش می‌کنند. و به عنوان مثال، از نظر خانوادگی بدترین همسر هستند. این مسأله در اینجا جای بحث نیست و خود بحثی جداگانه است که همواره مورد جدال نقادان بوده است؛ که هنرمند از جهت زندگی شخصی چگونه باید باشد. در حال آنچه در نهج البلاغه آمده اندکی مطلب را روشن می‌کند، که نسبت به هنرمند باید نوعی آسان‌گیری و تسامح باشد و حتی بعضی ضعف‌های اخلاقی او را می‌توان به عظمت هنرش بخشید.

پاسخ امام علی (ع) در برابر این سؤال که پرسیدند، شاعرترین شاعر عرب کیست، گویای این امر است. امام فرمود: الملك الضلیل، یعنی آن پادشاه گمراه، امروء القیس، این شاعر سرآمد شاعران جاهل و گل سرسید صاحبان مملقات است، اما از جهت اخلاقی، شاهزاده‌ای بی بند و بار بود.

شاعران در میان هم‌پایان، حامیان عرض و آبرو و آثار و مفاخر مردم بودند. در هر قبیله مثلثی وجود داشت که باعث مباحثات آنان بود. این سه نفر عبارت بودند از قائد، فارس و شاعر. فلان کس قائد قبیله، فلان کس فارس و پهلوان و فلان کس شاعر قبیله بود و چه بسا که شاعر قبیله بر فارس غلبه داشت و در جنگ تبلیغاتی بر شاعر قبیله متخاصم غلبه می‌کرد، چرا که اگر شاعر دشمن را هجو می‌کرد و آن هجو مطابق با واقع می‌بود، نوعی شکست برای حریف بود، زیرا دشمن در چنین مواردی جواب نداشت. در حالی که در غیر این صورت شاعر حریف هجو شاعر را پاسخ می‌داد. مبارزات هجوی قبائل باهله، بنی تمیم، عجلان و امثال آنها در تاریخ و ادب عرب مشهور است.

بنابراین پژوهشگر شعر عرب باید آگاه باشد که به شعر عرب با دیده عادی ننگرد و همچون شعر سایر ملل آن را در کنار هنرهای دیگر قرار ندهد. چنانکه گفتیم، عرب در شعر خود جنگیده است و با کلمات تیراندازی کرده است. هنگامی که حسان بن ثابت انصاری، کفار قریش را هجو می‌کرد، رسول اکرم (ص) می‌فرمود: این سخنان از زخم تیر برای آنان دردناکتر است.

از آنجا که مایه الهام و خاستگاه شعر، برای اعراب میهم بود آن را به اجته و امثال آن نسبت می‌دادند و می‌پنداشتند که هر شاعری را جنتی است که به او تلقین شعر می‌کند و گاهی جن دو شاعر مشترک می‌شد و آن دو همانند شعر می‌سرودند. عباس محمود عقاد در کتاب خود به نام «ابلیس» در این باره شواهدی آورده است.

این نوع نگرش به شعر از محیط پیرامون عرب ناشی شده است. احساس تنهایی شدید در بیابانهای بی‌انتهای، و گاهی احساس ترس از شدت سکوت و سکون عناصر بیابان، امنیت فکری را از عرب سلب می‌کرد و او را در حوزه تخیل سخت‌تر و سخت‌تر می‌راند، تا آنجا که بجز مواردی معدود که آن هم جز چند پند و اندرز ساده بیش نیست، نمی‌توان در شعر دوره‌های قدیم به ویژه جاهلی، ردپایی از اندیشه‌های فلسفی، حکومتی، اجتماعی و امثال آن را که در سایر ملل می‌بایم، پیدا کنیم. احساسات خرافی به حدی شایع و قابل قبول بود که حتی شاعران از جدال خود با موجودات موهم و خیالی دم می‌زدند و هیچکس انکار

نمی‌کرد. از جمله شاعر معروف جاهلی تأبط شراً، مبارزه خودش را با غول، این گونه بیان می‌کند:

أَلَا مَنْ مُبْلِغُ فَنِيَانِ قَهْمٍ

بمالاتیت عندرحی بطن
و ائی قدلقیت الغول تهوی
بسهب كالصحيفة صحصان

فقلت لها كلانا نضو این
فشدت شدة نحوی فاهوی
فأضربها بلادهش فخرت
فقلت عذ قلت نهاریویدا
فلم أنفك منكنا علیها
اذاعینان فی رأس قبیح
وساقا مخدج وشوأة کلب

در این بیت ها او با موجودی در صحرا برخورد می‌کند. با او می‌جنگد و او را می‌کشد. اما تا صبح صبر می‌کند تا ببیند آن، چه موجودی است. و صبح می‌بیند که سری مثل سر گربه دارد با دو چشم زشت و زیبایی شکافدار و دوساق لاغر رشد نیافته و پوست کاسه سرش مثل سنگ و پوست تنش مثل تکه عبنای و یا مشک خشک شده‌ای است.

□ به نظر شما ویژگی عمده اشعار جاهلی عرب چیست؟

■ به گمان من، مهمترین ویژگی شعر جاهلی عرب صدق عاطفه است. شاعر جاهلی همانطور که می‌گوید بوده است. اهل بادیه از شوائب زندگی شهری به دور بودند، لذا تصنع و دورویی و مجامله در میان آنان نبود. این عدم تصنع، آنان را در برابر عقیده و نظر گستاخ و شجاع می‌کرد و بی هیچ تکلفی آنچه در دل داشتند بر زبان می‌آوردند و از هر گونه تقید و اسارت دوری می‌کردند. عواطف نیرومند زندگی انسان یعنی عشق و مرگ با ساده‌ترین و صادقانه‌ترین شکل خود در شعر جاهلی عرب آشکار است. عشق و مرگ هر دو به صورت دو حس قوی و تعیین کننده حضور دارند. این سادگی به دنبال خود، راستی و صداقت را داشت، آنان حتی در هجو هم زیاده روی نمی‌کردند و هجوی که می‌آوردند و حریف را با آن هدف قرار می‌دادند مطالب درست و نکته ضعف‌های حقیقی او بود، که متأسفانه در عصر اموی و عباسی مسأله هجو به یکی از بدترین صوره‌های ادبی و اجتماعی رخ نمود.

بنابراین، سادگی، رهایی و آزادی از هر قید و بند، شجاعت و آزادی و امثال اینها، جوهر اصلی شعر کهن عرب را می‌سازد، هرگز اشعاری که اندیشه‌ای دامنه‌دار و منسجم را بی‌گیرد، نمی‌توان یافت. هر بیت معنای مستقل خود را دارد، حتی گاهی نیم مصراع هم بسنده است:

إِذَا لَمْ يَدْنَسْ مِنَ الْوَمْرِ عَرَضُ
فَكُلُّ رِدَاءٍ يَرْتَدِيهِ جَمِيلٌ

«سَمْعَالُ»
(اگر شخص آبرویش را به ننگ و عار نیلاید / پس هر جامه‌ای که بپوشد برآزنده است)

دَعْنِي لِلغنى أَسْمَى فَانِي رَأَيْتِ النَّاسَ شَرَّهمُ الْفَقِيرِ
«عُرْوَةُ بن الْوَرْدِ»

(بگذار برای ثروتمند شدن بکوشم / زیرا می‌بینم که بدترین مردمان فقیرانند).
در توصیفها از مبالغه‌های افراطی در مجاز و کنایه

خبری نیست. وصف در نهایت سادگی است و بسیار طبیعی می‌نماید:

لِحَوْلَةِ اِطْلَالِ بَرِيقَةِ نَهْمِدُ
تلوح كياتي الوسمي ظاهرا ليد

(در سنگلاخ نهمد، اطلال و آثار خانه‌های معشوقم خوله به سان آثار خالکوبی بر روی دست نمایان است.)

«عنترة بن شداد عيسى» شاعر نام آور و شجاع جاهلی در پاسخ عیب جوئی‌های مخالفان که او را به خاطر سیاه بودنش تحقیر می‌کردند، می‌گوید:

لئن ألك أسوداً، فالمسك لويني و ما لسواد جلدی من دواء
ولكن تبدل الفحشاء عنی كبعذارض عن جوالسما
(اگر سیاهم، رنگ مشک دارم / و سیاهی پوستم را دارویی نیست. اما فحشاء از من بدور است / همچنانکه زمین از آسمان فاصله فراوان دارد).

پاسخی منطقی، ساده و مظلومانه است، که صداقت «عنترة» را در زندگانی نشان می‌دهد.

□ سرنوشت شعر عرب بعد از اسلام چه شد؟

■ پس از ظهور اسلام، مسأله شعر و شاعری اندکی دچار رکود گردید. علت اصلی آن بود که در دوره جاهلی عواطف و سوانح شعر، بیشتر، مفاخره و مسائل جنگ و برتری طلبی قبایل بود که از عصبیت و قبیله گرایی عرب ناشی می‌شد. اما شعار اصلی اسلام که برابری و برادری بود، اصل قومیت پرستی را نفی می‌کرد. از اینجا بود که در حقیقت فضلا به خطابه، روی آوردند تا آیات و اشارات قرآن کریم را تفسیر و ترویج کنند. با این حال، شاعرانی بودند که از شاعری دست نکشیدند و گروهی از آنان به اسلام گرویدند. سرآمد این شاعران «حسان بن ثابت انصاری» است. این شاعر نیرومند، اهل مدینه بود و با قوم خود اسلام آورد. او از سرآمدان شعر در جاهلیت بود که پس از اسلام آوردن نیز شعر می‌سرود، اما این بار در مدح رسول اکرم (ص) و مسلمانان، و نیز در هجو کفار. حسان به شاعرالنبی مشهور بود و می‌توان او را مبدع قصائد دینی پنداشت زیرا او در عرب نخستین کس بود که شعر را در خدمت ایدئولوژی درآورد. حسان بن ثابت در حقیقت چشم باز تاریخ صدر اسلام است، زیرا در اشعارش مجموعه‌ای از نام جنگهای صدر اسلام، صحابه، کفار معروفی که با مسلمانان جنگیدند، حوادث و واقعه‌های فراوانی را ذکر کرده است.

□ ممکن است نمونه‌ای ذکر کنید؟

■ بله. شما داستان غدیر خم را در شعر حسان می‌توانید منعکس ببینید:

بنادی رسول الله يوم غدیرهم
بخم و اسمع بالرسول منادیا
فقال و من مولاکم و ولیکم؟
فقالوا لم یبدوها ناک التعادیا
الهک مولینا وانت ولینا
ولن تجدنی مئا ناک الیوم عاصیا
فقال انن قم یا علی فانی
رضینک من بعدی اماما و هادیا
و من کنت مولاة فهذا ولیه
فکونوا له انصار صدق یوالیا
هناک دعا اللهم رال ولیه
فکن للذی عادی علیا معادیا

(در روز غدیر خم رسول اکرم به مسلمانان اینگونه ندا درداد. پس فرمود

«ای مسلمانان مولی و ولی شما کیست؟» همه گفتند: «مولای ما خدای توست و تو ولی ما هستی. امروز همه ما در فرمان تو هستیم.» پس حضرت فرمود: «ای علی برخیز که من خرسندم به اینکه تو بعد از من امام و

هادی مردم باشی. هر که را من مولای او هستم این علی ولی اوست. ای مردم یاران راستین علی باشید» و حضرتش در این موقع دعا کرد که خدایا دوست بدار هر که علی را دوست بدارد و دشمن بدار هر که دشمن علی باشد).

جالب این است که همان طور که قبلاً گفتم، نسبت به شاعران از سوی مردم نوعی آسان گیری رواج داشت، حضرت رسول اکرم (ص) نیز در رفتار خود با حسان سخت گیری نمی کرد و برخی عادات او را که از دوره جاهلی داشت، ندیده می گرفت. همواره به حسان می فرمود: «نزد ابوبکر برو و از او کمک بگیر و دشمنان اسلام را هجو کن که جبرئیل بتوست.» ابوبکر نسبت به انساب و اخبار قبایل عرب اطلاعات عجیبی داشت. پیشینه و مناقب و نقاط ضعف و مفاخر همه قبایل عرب را می دانست.

بدین ترتیب با ظهور اسلام، شعر مسیر دیگری را آغاز کرد و همواره از شعر ویژه جاهلی فاصله گرفت، حتی ارتجاعی گری دوره اموی هم نتوانست شعر را به عقب برگرداند. امویان همان تعصبات قبیله ای و جاهلی رازنده کردند اما این بازگشت نتوانست دوباره روزگار ابوسفیان و امثال او را برای معاویه و یزید و دیگر امویان زنده کند. چرا که اسلام منطبقه را لرزانده بود و تاریخ مصرف خیلی چیزها را به سر آورده بود. و این دین و تفکر تازه ظرفیت های تازه ای را به وجود آورده بود که دیگر حوصله سادگی نزدیک به بلاهت جاهلی را نداشت. بسیاری از قوانین در هم ریخته بود. طبقات جامعه فروریخته بود. به قول طیب اصفهانی: بنام به بزم محبت که آنجا

گدائی به شاهی مقابل نشیند
شعر عرب پس از ایجاد رابطه با ملل تازه مسلمان چه صورتی یافت؟

به طور کلی، فرهنگ نیرومند اسلام از یکسو، و فرهنگ های ملل تازه مسلمان مثل ایران، از سوی دیگر، بعدها (یعنی در دوره عباسی)، در شعر و ادبیات ظرفیتی را ایجاد کرد که ادبی به نام ادب اسلامی را با آن همه گسترش و ابعاد مختلف به دنیا آورد. در حقیقت می توان گفت که سر نخ ادب عرب و شعر عرب از دست اعراب رفته و به طور کلی در دست «مسلمانان» (و نه صرفاً اعراب) قرار گرفت. هر شاعری با ذهنیت ها و حافظه های شعری و تخیلات ملی خود که با معیار و محک فرهنگ اسلامی تراش خورده و صیقل یافته بود، زبان به سرودن گشود. و شعر عرب را به سوتی دیگر برد و به این ترتیب زبان عرب که گنجایش بالقوه داشت، بالفعل نیز از سوی این ادیبان گسترش یافت و بعد از اندکی زبانی شد که همه علوم را می توانستند به آن زبان بنویسند. و زبان رسمی بلاد اسلامی گردید.

به هر حال شعر عربی از شعر جاهلی آنچنان دور شد که رابطه میان مثلا «شعرا» شاعر جاهلی و «ابونواس اهوازی» شاعر عباسی تنها در ظاهر زبان است. هیچ اثری از تخیل صرف بادی و عرب در شعر ابونواس نیست:

دَع عَنكَ لَوْمِي فَإِنَّ اللَّوْمَ اغْرَاءُ
و دَاوِي بِاللَّتِي كَانَتْ هِيَ الدَّاءُ
صَفَاءُ لَا تَنْزِلُ الْاِحْزَانَ سَاخْتَهَا
لَوْمَهَا حَجْرٌ مَسْتَه سِرَاءُ
قَامَتْ بِابْرِيقِهَا وَاللَّيْلِ، مَعْتَكِر
فَلَاخَ مِنْ وَجْهَاتِ فِي الْمَيْتِ لِلْأَلَاءِ

فارسلت من فم الابريق صافية
كانما اخذها بالعين اغفاء
فلو مزجت بهانورا لما زجها
حتى تولد انوار و اضواء...

تا آنجا که می گوید:
فقل لمن يدعى في العلم فلسفة
حفظت شيئا و غابت عنك اشياء

(سرزنش مرا رها کن که سرزنش، خود، تشویق است، مرا با آن چیزی درمان کن که آن، خود، درد است. آن زرد رنگی که غمها را به ساحت آن راهی نیست و اگر سنگ با آن تماس یابد، به شادی درمی آید. ساقی صراحی شراب را بر آورد، در حالی که شب سیاه بود. پس از چهره ساقی در خانه درخششهایی پرتوافکن شد. از دهانه صراحی شرابی زلال را در جام سرازیر کرد، که گویی نگاه کردن به آن، چشم را می رباید و به خواب می برد و چون با آن نوری را در آمیزی، نورها و پرتوهای مختلفی از آن زاده می شود...

پس به آن که در دانش، مدعی فلسفه است، بگو:
چیزی را نگه داشتی و حال آن که چیزهای بسیاری از دست دادی).

□ آیا در شعر دوره عباسیان برخورد های فلسفی اندیشه ها را می توان دید و آیا شعر به عنوان عامل بیان اندیشه ظاهر گردید یا خیر؟

■ همان طور که گفتم ادب عرب با فرهنگ های مختلف روبرو رو گردید، و از همین رو شعر عصر عباسی تحت تاثیر فلسفه، کلام و تصوف بود. مجراهای مختلفی این سه عنصر را در دوره عباسی شکوفا ساخت. فرهنگ هندی، ایرانی، یونانی، رومی، مسیحی، یهودی و سریانی فراهم آمدند. می دانیم که در عصر عباسی بسیاری از کتب یونانی و غیره به عربی برگردانده شد. مشهورترین این مترجمان از یونانی و سریانی به عربی آل بختیشوع، آل حنین بن اسحاق، آل ثابت حرانی و افرادی چون ابن ناعمه حمصی، ابوعثمان دمشقی، ابویسری بن یونس بودند.

از مترجمان فارسی، ابن مقفع، آل نوبخت، علی بن زیاد تمیمی و غیره را می توان ذکر کرد. مقصود این است که بازار ترجمه داغ بود و این ترجمه ها ظرفیت های زبان عربی را زیاد می کرد. و در شعر نیز تاثیر فراوان داشت.

تاریخ عصر عباسی در حقیقت نشانگر عصری پرحادثه در تاریخ بلاد اسلامی است، پرحادثه هم از جهت سیاسی و هم از جهت فرهنگی و ادبی. از جهت سیاسی، نوعی دزدی انقلاب رخ داده است، چرا که ظاهرا هدف از دعوت به خاندان رسول اکرم (ص) این بود که علویان حکومت اسلامی را به دست گیرند. اما عباسیان میوه يك انقلاب رسیده و آماده را از درخت چیدند و مسیر آن را به نفع خود گردانند. برای همین است که در دوره عباسی، علویان همواره تحت تعقیب بودند. نکته دیگر که از حوادث مهم این دوره است نفوذ ایرانیان در دستگاه خلافت عباسی است از طریق خاندان برمک. برمکیان در تغییر مسیر فرهنگ اسلامی از عربیت به سوی ایرانیگری سهم مهمی داشتند.

بعد از کشته شدن متوکل، حدود چهار قرن ما خلفایی را داریم که پیاپی می آیند و می روند بی آنکه قدرتی داشته باشند. قدرت در دست وزرا و امیرالامراها است و در اواخر به کلی حکومت از دست اعراب

منحرف شده و ترکان بر آنها غلبه می کنند. می دانیم که معتصم یکی از کارهایی که کرد این بود که غلامان ترک را گرد خود جمع کرد تا بتواند بر عربها و ایرانیها تسلط کامل داشته باشد.

به بیان دیگر دوره عباسی دوره طلانی «تمدن» اسلامی است که سادگی سالهای پیشین جایش را به سیاستمداری های پیچیده، زندگهای مجلل و ادبیات پرحادثه داد.

ادبیات عصر عباسی را ادبیات مُعَدَّتْ یا مُؤَلَّد می گویند و این بدان معناست که هر یک از این ادیبان، غالبا از پدری عرب و مادری غیر عرب یا بالعکس زاده شده بودند، بدین ترتیب دورگه بودند و ادیبانی هم که می ساختند به اصطلاح دورگه بود. و شعر عرب در عصر عباسی با عناصری آشنا شد که پیش از آن برایش مانوس نبود، مثل غزل برای مذكر؛ و یا شاهد بازی (مجازی) که متأسفانه به نظر می رسد از طریق ترکها وارد شعر عرب شد و از آنجا به شعر فارسی نیز راه یافت. بعد مسأله خمریات است. عرب، بعضا شرابخوار بود، اما می پرست نبود و شراب عنوانی نبود که بتواند شاعر را وادار تا دیوانی در وصف آن بسازد. ابونواس سرآمد این گونه شاعران است که من نمونه ای از خمریه اش را برایتان خواندم. در گذشته البته تشبیه هائی بود. مثلا حسان بن ثابت در آغاز قصایدش تشبیه هائی دارد اما خیلی غلیظ نیست.

مسأله دیگر افراط در توصیفات تمدن و مسائل شهری بود که در نتیجه، عصبی گری و افراط در بدوی گری کم رنگ گردید.

به گمان من مهمترین مسأله که شعر عصر عباسی را متمایز می کند، این است که شاعران به وسیله شعر، می اندیشیدند و دارای جهت گیری سیاسی بودند. مثلا شاعران گستاخ و بی پروایی چون بشار، متعهدترین اشعار را در رابطه با حکومت غاصب عباسی سروده اند و حتی جان بر سر این کار گذاشته اند. بشار در هجو ابوجعفر منصور با این مطلع می گوید:

ابا جعفر ما طول عیش بدائم
ولاسالم عما قليل به سالم
و بعد به او هشدار می دهد که:

كانك لم تسمع بقتل متوج
عظيم ولم تسمع بقتك الاعاجم
(تو گویا کشته شدن شاهان تاجدار بزرگ و شاهنشاهان ایران را نشنیده ای)

و بعد می افزاید:
تجردت للاسلام تعفوطريقة

وتعری مطاه لليوث الضراغم
فمازلت حتى استنصر الدين اهله
عليك فعاذوا بالسيوف الصوارم

فرم وزرا ینجیک یا این سلامت
فلست بناج من مضیم و ضائم

لحالة قوم مارأسوك عليهم
و مازلت مرؤساخبيت المطاعم

یعنی: شمشیر کشیده ای که اسلام را محو کنی و راهش را از میان ببری و پشت شتر اسلام را برای شیران شرز عریان ساخته ای. همواره بر این کردار زشت خود پودی تا اینکه اسلام از اهلس علیه تو یاری خواست و آنان با شمشیرهای برنده به یاری دین اسلام شتافتند. پس در پی سوراخ و پناهگاهی باش. البته برای تو چه مظلوم باشی چه ظالم نجاتی نیست، خدا

لعنت کند آنان را که ترا رئیس خود کردند، تویی را که همواره مژوس و بست بوده ای.

بشار از شاعران نهضت مشهور شعوبه است. و یا مثلاً «عبل خزاعی» را داریم که از شاعران سیاسی است و طرفدار علویان و ضد عباسیان بود. خودش گفته است که: انا حمل خبثتی علی کفنی منذ اربعین سنة: من چو به دارم را چهل سال بردوشم حمل کردم. علتش این بود که از دست عباسیان متواری بود.

□ مشهورترین شاعران عصر عباسی به نظر شما چه کسانی بودند؟

■ بحث درباره عباسیان زیاد است. من اجازه می خواهم تنها دو شاعر این عصر را ذکر کنم که نسبت به دیگران متفاوت بوده اند و البته هر کدام به نوعی. این دو شاعر بزرگ، منتبّی و ابوالعلا معری هستند.

منتبّی طبق نظر اکثر ادبا و نقادان جزو بزرگترین شاعران عرب است.

حالا باید دید چرا. ما اگر سعدی را یکی از بزرگترین شاعران ایران می دانیم، چندان بیراه نیست. چرا که سعدی، تقریباً نمایشگر همه چیز ما ایرانیهاست، افکارش، زبانش، خصوصیات اخلاقی، همه و همه نشان دهنده روحیات ایرانی است. ایرانی پندپذیر و نصیحت گوش کن، پر مجامله و تا حدی دورورا به بهترین نحو بیان می کند. یک خارجی از آثار سعدی به راحتی روحیات ملت ما را در آن دوره ها درمی یابد. حالا مسأله با منتبّی همین طور است. و با آن که در عصر عباسی زندگی می کند اما یک عرب خالص است: عصبیت قومی دارد، به عظمت تاریخی عرب می بالد، مرد رزم و بزم است. خودش گفته است:

الخيل واللبل والبيداء تعرفني
والسيف والرمح والقرطاس والقلم
یعنی اینکه من هم مرد قلم و کاغذ هستم و هم مرد شمشیر و نیزه و اسب.

منتبّی روزگار را سفله پرور می داند و خودش دارای عزت نفس و تا حدی تکبر است چرا که به قدرت شعری خود آگاه است. به راستی که در شعر منتبّی هیچ کجا ضعیفی در کار نیست، یعنی این که تفکر و تخیل شاعرانه او از منطق هنری نیرومندی برخوردار است. خودش گفته است:

انام مل جفونی عن شواردها
ويسهر الخلق جراها ويختصم

این را در مورد شاعری خود گفته است که من شب راحتی می خواهم و همه بدایع شعری در نظرم است و به راحتی شعر می سرایم. درحالی که شاعران دیگر شب را بیدار می مانند و با کلمات کلنجار می روند!

البته راست هم می گوید. درحالی که همه جا شعر او از شدت و خشونت و فخامت سرشار است اما هرگز متکلفانه و مصنوع به نظر نمی رسد.

منتبّی هرگز در مدایح و اشعاری از این دست که می سراید، خودش را تحقیر نمی کند و چه بسا که خود را برای مدوح مهمتر از همه می داند.

شاعر دیگری که در عصر عباسی باز شاخص و منحصر به فرد است، ابوالعلا معری است. ناصر خسرو در سفر نامه اش از وجود عابد و پارسائی خبر می دهد که در معرفت انعمان زندگی می کرده است. ابوالعلا شاعری نابینا بود. یکی از ثمرات برخورد

فرهنگ عرب با سایر ملل در ابوالعلا دیده می شود. او بر فلسفه هندیان، ایرانیان و همچنین مسیحیان کاملاً تسلط داشت. وی به پیروی از هندیان چهل سال گوشت نخورد. ازدواج نکرد و تا پایان عمر در عزلت زیست. ابوالعلا از جهت اندیشه و این که جهان بی ارزش است و سایر افکار ضد دینی به خیام شبیه است، معاد را قبول ندارد. تناسل را ناپسند می شمارد و نسبت به مردم بسیار بدبین است و شادمان است از اینکه چشم ندارد تا آنها را ببیند. فرق عمده خیام و ابوالعلا در شیوه بیان است. شیوه بیان خیام، شادمانه و مثبت است به طوری که درد سرنوشت نامعلوم بشر را با میخوارگی و دل سپردن به زیبارویان و دم را غنیمت شمردن، تسکین می دهد، اما ابوالعلا در برابر رنجی که مطرح می کند، سرگردان است و همین ذهن خشن و پردرد او زن را از دیوان های شمریش رانده است و به همین جهت دیوان او سنگستان و خارزار گردیده است. کتاب جالبی دارد به نام «الفقران» که شبیه به کمذی الهی دانه است. و از بهشت و جهنم چهره ای طنزآلود و انتقادی ارائه می دهد.

□ آیا نمونه هایی از تشابه گفته های خیام و ابوالعلا را می توانید برایمان ذکر کنید، ظاهراً در این زمینه باید اشعاری مشابه داشته باشند؟

■ البته، از جمله در «Agnosticism» یا لا ادریه.

خیام می گوید:
دوری که در او آمدن و رفتن ماست
اورا نه بدایت نه نهایت پیدا است
کس می زندد می در این معنی راست
کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست

این بحر وجود آمده بیرون زنهفت
کس نیست که این گوهر تحقیق بسفت
هر کس سخنی از سر سودا گفتند
زانروی که هست کس نمی داند گفت

ابوالعلا می گوید:
وللانسان ظاهر مایراه
ولیس علیه ماتخفی الغیوب

سألت عقلی فلم یخبر فقلت له
سل الرجال فما افتوا ولا عرفوا

امالیقین فلایقین وانما
اقصی اجتهادی ان اظن واحدا

(یعنی: برای انسان جز آنچه می بیند و حس می کند چیزی وجود ندارد و غیب بر او پوشیده است. از عاقل پرسیدم، او به من پاسخی نداد. به او گفتم از رجال بپرس، آنان نیز فتوایی ندادند و ندانستند. اما یقین، پس یقینی وجود ندارد و منتهای کوشش من این است که گمان کنم و حدس بزنم).

دیگر درباره اینکه مرگ، موتست و پایان همه چیز برای تو:

خیام می گوید:
ای آنکه نتیجه چهار و هفتی
وزهفت و چهار دایم انسر تفتی
می خور که هزار باره پیشت گفتم
باز آمدنت نیست، چو رفتی، رفتی

ابوالعلا دارد که:

اتترك ههنا الصهباء نقداً
لما وعدوك من لبن و خمر

حیات ثم موت ثم نشر
حدیث خرافة یا ام عمرو
(یعنی: آیا در این جهان شراب تقدرا به خاطر شیر و شراب نسبه که به تو وعده کرده اند از دست می دهی؟ زندگی، سپس مرگ و سپس دوباره زنده شدن، ای دوست حدیث خرافه ای بیش نیست.)
البته عمر قروخ محقق معروف عرب معتقد است که:

آشکارترین عقیده ای که عمر خیام از ابوالعلا گرفته است، عقیده او در مورد صراحی و جام شراب است و این که این ظرف ها روزگاری جزئی از بدن انسان بوده اند و بار دیگر به جسد دیگری منتقل می شوند، بنابراین احترام و رعایت آنها واجب و لازم است:

خیام:
ترکیب پیاله ای که درهم پیوست
بشکستن آن روا نمی دارد مست
چندین سرو پای نازنین از سردست
بر مهر که پیوست و به کین که شکست

این کوزه چو من عاشق زاری بوده است
دریند سر زلف نگاری بوده است
این دسته که در گردن او می بینی
دستی است که در گردن باری بوده است

ابوالعلا:
فلا یمس فخاراً من لفر عایدا
الی عنصر الفخار للنفع یضرب
لعل اناء منه یصنع مرة
فیاکل فیه من ارادو یشررب
و یحمل من ارض لاخری و مادری
قواها له بعد البلی ینفرب

(چه بسا مردمان متکبری که خاک شده اند و کوزه گران گل آنان را برای ساختن ظروف لگدکوب می کنند. شاید ظرفی که از گل آنان درست می شود برای خوردن و نوشیدن مورد استفاده دیگران واقع شود. این ظروف را از شهری به شهر دیگر می برند، وای بر آنان، که بعد از مردن و خاک شدن دچار درد غربت می شوند.)

اجازه بدهید بحث ابوالعلا را با این مطلب تمام کنیم که او بر خود ستم روا داشته است و زن را که نیمه بشریت است (و آن نیمه دیگرش مرد) از دیوان خود رانده است و این نیمه دیگر خویش را به باغ زندگی خود راه نداده است، لذا تمامی گل های احساسات و عواطف نهفته او که کامل کننده اندیشه و خرد او هستند، نشکفته اند. شاید به جهت عرق سامیش که عیوس بوده، این ستم را بر خود و خواننده خود روا داشته است. درحالی که خیام لذت و زندگی را بدون نیمه دوم خود، کامل نمی داند.

بعد از عصر عباسی و غلبه مغولها، ادب و زبان و شعر عربی روبه انحطاط رفت. بویژه در دوره غلبه عثمانی ها که سعی داشتند زبان ترکی را جانشین زبان عربی کنند. بسیاری از واژه های فارسی که در مصر و سوریه رایج است مربوط به این دوره است که از طریق ترکی عثمانی وارد زبان عربی شده است. مثل: کتبخانه، ترسانه یا ترسخانه به معنای قورخانه، می توان گفت که در این دوره ها شاعر بزرگی را نمی توان یافت که بتواند قابل طرح باشد...

□ دانشمندان و باستان‌شناسان فرانسوی برای بررسی آثار باستانی مصر دست به حفاری و اکتشاف زدند و پرده از رازهای تمدن دیرین مصر برداشتند و در پی آن رشته‌ای خاص در باستان‌شناسی به نام مصرشناسی به وجود آمد. مصریان بدین ترتیب به عظمت تمدن باستانی خود واقف شدند و احساس حقارتی که در برابر غربی داشتند از دست دادند و با اتکا به پشته‌های فرهنگی و قومی خود دست به جنبش و مبارزه زدند.

□ شاعران مقاومت فلسطین، مثل محمود درویش، سمیع القاسم، توفیق زیاد، سالم جبران و دیگران افرادی هستند که شعرشان در اوایل دهه شصت میلادی با توصیفات عاطفی از اشغال سرزمین فلسطین، ظهور کرد.

دوره نهضت جدید

اما برای رسیدن به شعر امروز عرب لازم است حوادث سیاسی و اجتماعی جهان عرب را تقریباً با دقت مورد بررسی قرار دهیم.

□ مقصودتان این است که فعلاً با شعر نو عرب کاری نداریم؟

بله همین طور است. فعلاً با شعر کاری نداریم. اصولاً نمی‌توان برای هر تحول و یا رخداد سیاسی، اجتماعی و یا هر تحول دیگری، زمان دقیقاً معینی را ذکر کرد، چرا که غالباً این دگرگونی‌ها تدریجی صورت می‌گیرد و یک سلسله علتهای ریز و درشت دست به دست هم می‌دهند و در لحظه‌ای که همه چیز برای جابه‌جایی آماده است، تنها یک «جرعه» برای بروز اولین رویداد کافی است و پس از آن سایر رویدادها که در حقیقت در ذهن جامعه شکل گرفته است و آماده زایش می‌باشد، یکی پس از دیگری با سرعت زیاد رخ می‌نماید. همانند یک اثر هنری، یک شعر، که به محض کامل شدن در ذهن و ناخودآگاه هنرمند، در پی بروز اولین مصراع و یا اولین نغمه که جاری شد، بقیه اثر تا پایان بیایی متولد می‌شود. بنابراین در مورد علل این گونه مسائل باید با تأمل بیشتری به بررسی پرداخت.

بیشتر مورخان [عمدتاً غربی] دوره بیداری اعراب را غالباً از زمان حمله ناپلئون به مصر در سال ۱۷۹۸ میلادی می‌دانند. و می‌گویند که این کشورگشا، چون دید که جهل و بیسوادی حاکم بر بلاد مصر است، برای جلب اعتماد مردم [و به خیال خود] دست به اصلاحات زد و گروهی از دانشمندان و صنعتگران را با



سرزمین در حقیقت نخستین ملتی از اعراب بودند که سر از ربنه اطاعت عثمانیان به در کردند و خواهان آزادی و استقلال شدند.

محمدعلی که از سوی سلطان سلیم سوم عثمانی، خدیو مصر شد و مأمور دفع ناپلئون گردید اصلاً اهل آلیانی بود. او اگر چه پیوند ظاهری خود را با دربار عثمانی نگهست اما عملاً مصر را به صورت کشوری جدا از عثمانی اداره می‌کرد. به طوری که اصلاحات مفیدی در مصر انجام داد. وضع مالیاتها، کشاورزان و سایر زحمتکشان را کم و بیش روبه‌راه کرد. کارخانه ساخت، ارتش تعلیم دیده و نیرومندی به وجود آورد و دانشجویان فراوانی را برای فراگرفتن دانشهای نوین غربی به اروپا فرستاد.

مساله مهمی که پس از حمله ناپلئون به مصر، به مردم این سامان اعتماد به نفس داد، این بود که دانشمندان و باستان‌شناسان فرانسوی برای بررسی آثار باستانی مصر دست به حفاری و اکتشاف زدند و پرده از رازهای تمدن دیرین مصر برداشتند و در پی آن رشته‌ای خاص در باستان‌شناسی به نام «Egyptology» (مصرشناسی) به وجود آمد. مصریان بدین ترتیب به عظمت تمدن باستانی خود واقف شدند و احساس حقارتی که در برابر غربی داشتند از دست دادند و با اتکا به پشته‌های فرهنگی و قومی خود دست به جنبش و مبارزه زدند.

از آن طرف اروپایی‌ها شیفته مصر و سایر سرزمینهای شرق گردیدند و شرق‌شناسی یا به قول

خود به مصر آورد. مدرسه ساخت و روزنامه تاسیس کرد و کتابخانه ساخت و بدین ترتیب اعراب از آگاهی نسبت به پیشرفتهای غرب مهیوت و حیران شدند و بدین ترتیب با گشوده شدن این دریچه، نور ضعیفی اندک اندک بر تاریکی اعراب تابیدن گرفت که به مرور بیشتر و بیشتر گردید و...

اما باید دید قبل از حمله ناپلئون به مصر چه گذشته است و اعراب در چه وضعیتی بوده‌اند؟ واقعیت این است که ترکها، تنها فاتحانی جنگجو بودند بی‌آن که از تمدن و سیستم حکومت و سیاست پیشرفته‌ای برخوردار باشند. آنان تمدن بیزانس را ویران کردند و قسطنطنیه را فتح کردند، البته این ویرانی برای اروپا ضرر زیادی نداشت، چرا که صاحبان این تمدن به اروپا گریختند و در ایجاد نهضت جدید اروپا با گسترش آثاریونانی و رومی کمک شایانی کردند. درحالی که بلاد شام و مصر با تاخت و تاز ترکها و امثال آنها سخت ضربه خورد، به طوری که حیات عقلی و ادبی تا حد زیادی دستخوش نابودی گردید؛ جز اندک رمقی که در پرتو «اللازهر» ادامه داشت.

بدین ترتیب جامعه عربی در حد اعلائی فشار و ناامنی مادی و فرهنگی قرار داشت و از درون منتظر چیزی بود که به نوعی او را از خواب گران بیدار کند. چرا که به سبب فشارهای بیرونی اکثر علما و اهل فضل در خانه‌هایشان دچار خمول و انزوا بودند. در اینجا بود که با حمله ناپلئون به مصر، ملت این

عرب‌ها علم اشتراق را به وجود آوردند. بعدها فرانسویان از مصر رفتند. علتش این بود که عثمانی‌ها با انگلیسها همدست شدند و آنان را از مصر بیرون کردند و مصر تحت اشغال انگلیس درآمد. در دوره سلطه انگلستان بر مصر با ایجاد رسم کاپیتولاسیون، عملاً اقتصاد مصر به دست بازرگانان خارجی افتاد، فقر و درماندگی سراسر کشور را فرا گرفت. انواع درگیریها بر سر تسلط بر مصر میان دول اروپایی برقرار بود که دودش به چشم ملت مصر می‌رفت و آن اقلیت آگاه نیز در برابر توده بی‌خبر نمی‌توانست کاری بکند. تا این که سرانجام همان درس خواندگان زمان محمدعلی، اقدام به بیداری ملت از طریق کتاب و مقاله کردند، به طوری که شهر قاهره مرکزی برای جنبش فکری عرب درآمد. می‌نوشتند، سخنرانی می‌کردند و هرچه در توان داشتند برای بیداری ملت بکار می‌گرفتند.

□ اقدامات این گروه تحصیل کرده به چه صورت بود و از جهت محتوا دارای چه موضوعی بود؟

■ مقصودتان این است که اندیشه آنان چه بود؟ و چه پیامی تبلیغ می‌شد؟ □ بله.

■ اگر مبارزات روشنفکران مصری را دو شاخه بدانیم، بیره نیست. نخست شاخه روشنفکران پیرو تمدن غرب و شاخه دوم، آثانی که در اندیشه تجدید تفکر دینی بودند.

از جمله روشنفکران گروه اول که با تمدن غرب مستقیماً آشنا بودند، یکی رفاعة رافع طهطاوی بود. او یکی از رهبران ادبی و فرهنگی مصر در دوران محمدعلی بود که جزو دسته نخستین دانشجویان مصری به فرانسه رفت.

از اندیشه‌های او برمی‌آید که آرای متفکران قرن هجدهم فرانسوی را پذیرفته است. تا آنجا که حتی شیوه زندگی را به تقلید از فرانسویان نیکو می‌دانست. بعد از طهطاوی گروهی از روشنفکران بودند که تنها راه چاره مصر را برای غلبه بر مسائل و مشکلات داخلی و خارجی، تقلید از زندگی و تمدن غرب می‌دانستند. از معروفترین این افراد جیمز صنوع - از مریدان سیدجمال‌الدین - و همچنین شبلی شملیل بود که اهل سوریه، و پزیشک بود.

اما شاخه دوم این مبارزات که در حقیقت قویتر و پربارتر از شاخه اول بود، گروهی بودند که راه نجات ملت‌های مسلمان را بازگشت به دین می‌دانستند، بازگشتی آگاهانه که بتواند پرده از چهره حقیقی دین برگردد و حشوزوائد خرافی و ارتجاعی را که به نام دین به توده‌ها داده‌اند، بزداید. سردهسته این رهبران سیدجمال‌الدین اسدآبادی بود. سیدجمال‌الدین برای ایرانیها نامی آشناست و ما به اقدامات او در دوره قاجاریه کاملاً آگاهیم.

کارهای سیدجمال‌الدین در زمینه تبلیغات اسلامی او جنبشی را در بلاد اسلامی ایجاد کرد که هنوز هم ادامه دارد. به طور اجمال لب حرف حساب سید این بود که اسلام دارای توان و نیروی ذاتی برای رهبری مسلمانان و پیشرفت آنان می‌باشد و دیگر این که آن زندگی همراه با گوشه نشینی و عزلت جویی و تسلیم قضا و قدر بودن را می‌کوبید و با آن مبارزه می‌کرد. در اینجا اگر برمن خرده نگیرید می‌خواهم عرض کنم که این روحیه را تا حد زیادی صوفیان و

دراویش در میان بلاد اسلامی رواج دادند و میدان را برای تاخت و تاز حکام مستبد و اشغالگران متجاوز خالی کردند. (البته من در اینجا با اصل این مطلب کاری ندارم و خودش بحث جدی دقیق و پرمجاده‌ای است که اگر مطرحش کنیم به زودی و آسانی نمی‌توانیم به نتیجه برسیم.)

از مریدان اهل سنت سیدجمال‌الدین، شیخ محمدعبده است. او شیفته سید بود و به تشویق استادش در علوم و فلسفه اسلامی به مطالعه پرداخت. محمدعبده معتقد بود که برای رفع مفاسد اجتماعی مصر، جهش و اقدامات قاطع انقلابی چندان سودمند نیست، بلکه باید اصلاح، تدریجی و بر مبنای تربیت اخلاقی باشد به همین جهت است که عبده را بارها به طرفداری از ارتجاعیون متهم کرده‌اند.

نخستین جرعه در ارتش مصر که بعدها به روی کار آمدن عبدالناصر انجامید، جنبش عرابی پاشا بود. او از افسران ناراضی ارتش بود که در ۱۸۸۱ به رهبری سه جناح مبارز درآمد؛ یعنی افسران ناراضی، مشروطه‌طلبان، و توده ملت که از دخالت‌های استعمار انگلیس ناخرسند بودند.

مسأله وطن و وطن پرستی برای اعراب چندان روشن نبود. در همین دوره یعنی همزمان با نهضت عرابی پاشا، یکی از نویسندگان مصری، یعنی عبدالله ندیم را به سبب شرکت در نهضت عرابی پاشا به قسطنطنیه تبعید کردند. او در مجله خود به نام «التنکیت و التبهیت» که در قاهره منتشر می‌شد برای نخستین بار مسأله وطن و وطن دوستی را به طور جدی مطرح ساخت و رکن اصلی شعور وطنی را، «زبان، قلمداد کرد، و در هر حال زمینه را برای اقدامات «مصطفی کامل» مهیا کرد. مصطفی کامل نخستین کسی بود که در مصر جنبش ناسیونالیزم را به راه انداخت. هر چند که خودش عمر زیادی نکرد و بعد از تاسیس «حزب الوطنی - اکتبر ۱۹۰۷» در ۱۹۰۸ درگذشت، لکن تشییع جنازه او نشان داد که کارش در روند بیداری ملت عرب سخت مؤثر بوده است.

بحث قدری طولانی شد در اینجا به طور خلاصه عرض می‌کنم که بسیاری از مبارزان عرب مثل «عازوری» سعی داشتند استقلال اعراب را به یاری کشورهای بیگانه تحقق بخشند. مثلاً عازوری به فرانسه چشم امید داشت، حتی مدتها بعد از او جمال عبدالناصر هم در برابر غرب و اسرائیل به اتحاد جماهیر شوروی مستظهر بود. علت این که همواره جنبش‌های اعراب نهایتاً به انحراف کشیده شده و یا لااقل کم‌تر گردیده، همین مسأله بوده است و خوب، طبیعی است که خارجی‌ها گیریم که دلسوزم باشند، باز خودشان و منافعشان را پیش از همه قرار می‌دهند. و به قول معروف، در این منطقه تحقیقاتشان و کمک‌هایشان بوی نفت می‌دهد.

□ بهتر نیست، تا به قضیه فلسطین و اسرائیل نرسیده‌ایم، در همین جا از شعر و شاعری در دوره بیداری عرب گفتگو کنیم؟ □ موافقم.

کلاسیک‌های نو

از آن هنگامی که ادب غرب از خواب جمود و خمود خود کم‌کم بیدار شد و نخستین گام‌ها را در دوره نهضت جدید برداشت نزدیک به یک قرن شاعران در این اندیشه سیر می‌کردند که شعر دارای معیارهای

محکم همیشگی و ابدی است و باید از شاعران گذشته پیروی کرد. یعنی یک نوع بازگشت ادبی در شعر عرب رخ داد. می‌دانیم که در اکثر جاها، چنین بازگشتی رخ نموده است. از جمله در ایران که پس از دوران سلطه سیک اصفهانی و هندی که بعضی شاعران بیکار با آن مضمون سازی‌های افراطی و دور از ذهن پدر شعر و خواننده شعر را درآورده بودند، بازگشت به شاعران بزرگ گذشته تنها راه رهایی شعر از ابتذال و انحطاط شناخته شد، که هنوز هم داریم شاعرانی را که شامل دوره بازگشت هستند و شعرشان چاپ می‌شود.

در قرن هیجدهم در اروپا نیز بازگشت به کلاسیک روی داد، البته با زمینه فلسفی، حتی در قرن نوزدهم، پاراناسین‌ها یا طرفداران هنر برای هنر مثل لوکت دولیل در آثار خود به «هومر» و «سوفوکل» و «هوراس» نظر داشتند.

در دوره نهضت جدید، ما با جریان‌های مختلفی روبه‌رو می‌شویم که شعر عرب آنها را پشت سر گذاشته است. این مراحل عبارتند از:

۱ - مرحله کلاسیک‌های نو

۲ - رمانتیک‌ها

۳ - رئالیست‌ها

۴ - سمبولیست‌ها

۵ - سورتالیست‌ها و متأثران از مکتب روان‌کاوی «فروید».

۶ - اشتراک رئالیست‌ها و سمبولیست‌ها که پس از جنگ جهانی دوم روی داد.

سردسته شاعران کلاسیک نو، بارودی است. محمود سامی البارودی، از افسران و انقلابیون مصر بود. او از شاعران عصر عباسی تقلید می‌کرد. در شعر بارودی دو وجه را می‌توان مورد توجه قرار داد. نخست چهره شاعری که با لباس عرب بادیه بر اطلال و دمن ایستاده است و به تشبیب می‌پردازد: غصن بان قدأطلع الحسَن فیه

بیدالسحر جُناراً و وردا (شاخه درخت بانی است که زیبایی در آن با دست جادو گلنار و گل سرخ را شکوفا کرده است). دیگر چهره شاعری متجدد، که از سیاست و مسایل اجتماعی سخن می‌گوید و عیوب و نقائص وطنش را می‌شناسد:

فباد رو و الامر قبل الفوت وانترعوا

شِکالة الریث فالدنیا مع المَعَلِ (کار حکومت را چاره کنید - و پیش از فوت وقت، حاکم خود شوید - و این بند کندی و سستی را از پای دور کنید زیرا که جهان با شتاب به پیش می‌رود). در هر حال بارودی به جهت اینکه در شعرش تصویری صادقانه از ملت و محیط خودش ترسیم کرده شاعری قابل توجه است.

از شاعران دیگر، حافظ ابراهیم است. او نیز از افسران ناراضی و از یاران شیخ محمد عبده بود که از کار برکنار شد. در آن سالها که مسأله کشف حجاب (سفور) در مصر انجام می‌شد، گروهی سخت مخالف بودند و گروهی سخت موافق. و حافظ می‌گوید:

من لی بتربیه النساء فانها

فی الشرق علة ذلك الاخفاق

الأم مدرسة اذا عدتها

اعدت شعبا طیب الاعراق..

انا لا اقول دعوات النساء سوا فرأ
بين الرجال يجلسن في الاسواق
يفعلن افعال الرجال، لواهياً
عن واجبات نواصع الاحداق
في دورهن، شؤونهن كثيرة
كنوون ربّ السيف والمزاق
كلاً، ولادعو كم ان تشرفوا
في العجب والتضييق والارهاق
ليست نساء و كم حلى «وجواهر»
خوف الضياع تصان في الاحقاق
ليست نساء و كم اثاثا يفتني
في الدور، بين مخادع و طباق
فتوسطوا في الحائنين و انصفوا
فالشرفي التقييد والاطلاق
ربوالبينات على الفضيلة أنّها
في الموقفين لهن خيروثاق
و عليكم ان تبين بناتكم

نورالهدی و علی الحیاء الباتی
(کیست که به تربیت زنان برخیزد، زیرا که در مشرق
زمین علت این عقب ماندگیست، مادر مدرسه ای است
که اگر او را تجهیز کنی، ملتی اصیل و شریف را مهیا
می سازی... من نمی گویم که زنان را بی حجاب رها
کنید تا در میان مردان در بازارها جولان دهند و از سر
بی خبری کارهای مردان را تقلید کنند و از وظایف
اصلی زنان بازمانند، آنان در خانه ها کارهای فراوانی
دارند که به اندازه کار مردان مهم است. هرگز من شما
را دعوت نمی کنم که در تنگ گرفتن و ستم بر زنان
زیاده روی کنید. چرا که زنان شما طلا و جواهر نیستند
که در صندوقچه ها حفظ شود از ترس دزدیده شدن.
اینها اثاث خانه نیستند که در بستوها و انبارها اندوخته
شوند. بلکه می گویم میان این دو حالت را بگیرید و
میان روی کنید زیرا بدی در سخت گیری و نیز دبی بند
و باری است. دختران خود را با فضیلت بار بیاورید تا در
دو جهان پیروز شوند و نور هدایت را دریابند و شرم و
حیای ماندنی را بپذیرند.)

شاید بتوان احمد شوقی را بزرگترین شاعر
کلاسیک های نو نامید. احمد شوقی اصلاً عرب نبود.
مادرش ترک و پدرش کرد بود. احمد شوقی به جهت
روانی طبع و شیرینی الفاظ به شاعران تیل و در سال
۱۹۲۷ در جشنواره ای بزرگ به امیرالشعرا ملقب
گردید. اکثر نقادان عقیده دارند که بعد از متینی، احمد
شوقی شاعری بی مانند است. شعر او منحصر به
مصر نیست بلکه تمامی اقطار عربی و اسلامی را
شامل می شود. شوقی مبتکر «شعر تمثیلی» یا
«نمایشی» در عرب است و در این زمینه آثاری چون:
مرگ کلتو پاترا، مجنون لیلی، قمبیز (کمبوزیا) دارد.
باید توجه داشت که شاعرانی مثل احمد شوقی و
حافظ ابراهیم هر چند از شاعران کلاسیک هستند اما
موضوعات اشعارشان بیشتر جنبه عام دارد و همواره در
مبارزه می باشند. اینان حتی جانب دین را هرگز فرو
نگذاشته اند، به طوری که شوقی پنج قصیده غرّاً در
مدح رسول اکرم (ص) سروده است.

دسته دوم «شاعران رمانتیک» هستند. اگر تقلید و
حکومت عقل و منطق را از ارکان اصلی مکتب
کلاسیک بدانیم در برابر آن، ابداع، عاطفه و گمان،
ارکان رمانتیک را می سازند که بدین ترتیب مکتب

کلاسیک برونگراست و رومانیک به مضمون و آتش
احساسی درون انسان توجه دارد.
در آغاز قرن بیستم با خلیل مطران در مصر و پس
از او جبران خلیل جبران در لبنان و بلاد مهجرد
(آمریکای شمالی) مکتب رمانتیک شناخته می شود.
البته این مکتب در غرب از قدیم در آثار نقاشان،
مجسمه سازان و دیگر هنرمندان، شناخته شده بود. اما
اعراب بعد از امرؤالقیس و اکثر شاعران جاهلی و
اموی دیگر با این نوع شیوه بیان برخوردی نداشتند تا
ظهور اشعار خلیل مطران.

□ مقصودتان از رمانتیک امرؤالقیس این است
که شعر این شاعر و امثال او مملو از آزادی تعابیر
عاشقانه، رنجهای شیرین و دردهای لذیذ و اندوه
شیرین وداع با معشوق است. زیرا این گونه
شاعران ظاهراً بسیار حساس بوده اند به طوری که
با کوچکترین عامل، سخت متغیر می شدند و
کارهای بزرگی انجام می دادند. از جمله در معلقه
امرؤالقیس می خوانیم که برای خوش آمد معشوق،
شترش را نحر کرده تا کنیزکان همراه معشوقش آن
را کباب کنند، در حالی که عرب هرگز شترش را به
چنین سرنوشتی دچار نمی کند.

■ البته، همان طور که گفتید این حساسیت ها از
ویژگیهای شعر رمانتیک است. شاید بتوان گفت که
پیدایش سبک رمانتیک در دوره نهضت در شعر عرب با
عوامل زیر پیوند نزدیک داشت:
نخست رشد آگاهی ها و بیداریهای فردی در میان
توده ملت.

دوم رشد طبقه متوسط جامعه به دنبال فعالیت های
علمی، تجاری و صنعتی. چرا که همراه با صنعتی شدن
غرب، شرق نیز خواه ناخواه از امواج این صنعتی شدن
برخوردار می گردید.

سوم، تحركات و جنبشهای ضد اریستوکراسی
دینی. که در غرب در دوران رنسانس و بعد از آن دیدیم
که چگونه کاخهای مجلل کشیش ها فرو ریخت و آن
زهد پرزرق و برق فرو پاشید. در میان اعراب نیز،
اقدامات سیدجمال الدین اسدآبادی، محمد عبده و
دیگران کاخهای خرافاتی و اشرافی برخی وعاظ
السلطنین را درهم شکست.

چهارم یکپارچگی های ملی برای حرکات سیاسی،
که از محصولات مهم دوران نهضت و بیداری اعراب
است. ملت خویش را به مثابه یک واحد احساس
کرد. دیگر شکوفانی روح علم گرانی و ظهور انسانی
که تنها به سعی و کوشش و فرهنگ خودش پشتگرمی
داشت و نه به حسب و نسب. و دست آخر، قیام علیه
ادب تقلیدی و کلاسیک قدیم که به قول نزار قبانی
شاعر نامدار معاصر عرب، این ادبیات پیرو فرتوت به
نقرس مبتلا شده و قدرت حرکت نداشت.

□ تاچه حد رومانیکسم عرب از غرب متأثر بود؟
■ به گمان من، خیلی. چرا که خلیل مطران که از
پیشروان این عده به شمار می رود، خود از درس
خوانده های پاریس بود. او شیفته ادبیات فرانسه و
مرید آلفرد دوموسه بود و می دانیم که آلفرد دوموسه
یکی از رمانتیک های بزرگ است.

از رمانتیک های بزرگ یکی جبران خلیل جبران
است که در ایران از شهرت ویژه ای برخوردار است و

اخیراً در ایران یکی دو کتاب از او به فارسی ترجمه
شده است. او در لبنان زاده شده و به جهت فقر، با
خانواده اش به بوستن آمریکا مهاجرت کرد. در آن
سالها بسیاری از عربها به آمریکا رفتند. جبران
انگلیسی را نیکو فر گرفته بود به طوری که در نگارش
به این زبان بسیار توانا بود. به همین جهت به لبنان
برگشت تا عربییش را تکمیل کند. او به نقاشی علاقه
شدیدی داشت و نزد نقاش بزرگ معاصر «رودن»
مدتی در پاریس شاگردی کرد. جنگ جهانی اول و
مصائب آن، همچنین فقر و عدم موفقیت کتابهایش
که به عربی نوشته بود او را ناراحت کرد به طوری که،
نخست انجمن «الرابطة القلمیه» را تأسیس کرد و
سپس نویسندگی به انگلیسی را آغاز نمود. جبران در
نیویورک گذشت و در شهر زادگاهش «بشری» در
لبنان مدفون گردید. از آثار مهمش به انگلیسی مجنون،
نبی، آلهة الارض و یسوع بن انسان می باشد. از کتب
عربییش: دعة و ابسامة، الاجنحة المتكسرة و الارواح
التمردة است. مجموعه اشعارش «المواكب» نام دارد
که قصیده ای طولانی است که از سنن جامعه انتقاد
می کند.

این هنرمند ابعاد مختلفی از شخصیت خودش را
در آثارش بروز داده است. گاهی اندیشه های کاملاً
فلسفی ارائه می دهد، گاهی احساسات تند و تخیلی را
بر کاغذ می آورد و زمانی از ادراك عمیق و احساسات
رنالستی خود ما را با خبر می سازد. گاهی با رمز و
حکمت و موعظه با مردم سخن می گوید در همه این
موارد يك نکته در اندیشه او روشن است که می گوید
باید دوباره به ارزش گذاری امور جامعه همت گماشت
و بسیاری از ارزشهای دروغین جامعه را عوض کرد.
آثار انگلیسی او در غرب طرفداران فراوانی دارد.

غیر از جبران خلیل جبران، شاعران بزرگ دیگری
در آمریکا یا بلاد مهاجر بودند که از آن میان می توان
شاعر و ادیب توانا میخائیل نغمیه، یوسف الخال،
شاعر طلسم ها ایلیا بوماضی، الیاس ابوشبکه و
بشارة الخوری را نام برد.

در پایان بحث رمانتیک ها حیف می آید از شاعر
خوب تونس ابوالقاسم الشابی، هنرمند توانا و انقلابی
عرب حرفی نزنم. این شاعر پر حرارت و زنده، در سن
۲۵ سالگی درگذشت. به قول معروف از سخن او بوی
مردی خیزد. دیوانش «اغانی الحیاء» (سرودهای
زندگی) نام دارد و تحت تأثیر جبران خلیل جبران،
ابوالعلاء معری و ابن فارض می باشد. شعرش
آمیزه ای از نمرّد و تصوف است. از شعرهای خوب
الشابی، شعر «ارادة الحیاء» است که من همیشه آن را
به دانشجویانم درس می دهم. ظاهراً خواننده بزرگ
مصر ام کلثوم این قصیده را خوانده است:

اذالشعب یوما ارادالحیاء

فلا بدان یستجیب القدر
ولابدلیل ان ینجلی

ولابدالقیدان ینکسر

و من لم یعانه شوق الحیاء

تبخرفی جوها و اندثر

(آنگاه که ملت اراده کند که بزند، پس سرنوشت،
چاره ای جز اجابت ندارد. و شب را از درخشان شدن
گزیری نیست و زنجیرها جز شکسته شدن چاره ای

ندارند. و آن که شوق زیستن با او هماغوش نگرده، در فضای زندگی بخار می‌شود و از میان می‌رود).
این قصیده دل انگیز بر وزن (فعولن فعولن فعولن فعل) (منقارب) می‌باشد و کوششهای آن یادآور سرودهای انقلابی فلسطین است.

□ چگونه این شاعر توانا جوانمرد شد؟
■ ظاهراً ناراحتی قلبی داشت.

پس از رمانتیک‌ها، رئالیست‌ها ظهور کردند. به طور خلاصه می‌توان دو عامل اساسی را باعث فروپاشی رمانتیسم و پدایش رئالیسم در شعر معاصر عرب دانست، این دو عامل عبارتند از: جنگ جهانی دوم و دیگر مساله فلسطین.

جنگ جهانی دوم و اثرات نامطلوب آن از جهت تورم و فقر در جامعه عرب باعث شد تا گروهی از جوانان روشنفکر به مارکسیسم روی آورند و آن را راه چاره‌ای برای دردهای اجتماعی بدانند. گروهی نیز به جمعیت «اخوان المسلمین» گرویدند. جمعیت اخوان المسلمین در سال ۱۹۲۸ به رهبری «حسن البنا» تأسیس شد و هدفش همبستگی مسلمانان مصر و ترویج دین در میان روشنفکران عرب بود. اما این جمعیت نتوانست مسأله ناسیونالیسم عرب را کم‌رنگ کند و بعدها اقدامات «جمال عبدالناصر» برای مقابله با خطر صهیونیسم، تنها از طریق طرح «عروب» (عربیت) و الوطن العربی مطرح گردید.

پس از جنگ و رخداد ترازدی فلسطین، شاعران عرب از پیله خویشتن به درآمدند و غصه‌های شخصی جایش را به دردهای مشترک و واقعی داد و برای نخستین بار در شعر عرب مسأله «تمهده» مطرح شد و ادبیات ملتزم و متعهد مورد توجه قرار گرفت و ادبیات رمانتیک و برج عاج نشینی، متروک و منفور گردید.

قیام ۱۹۵۲ مصر به سرکردگی افسران، به رهبری ژنرال نجیب و عبدالناصر مهمترین رخداد سیاسی در جهان عرب است که در همه شئون کشورهای عربی تأثیر گذاشت. ادبیات پس از قیام مصر، ادبیات رئالیست و اجتماعی است که بیان کننده زندگی مردم عادی مثل کشاورز، کارگر و صنعتگر می‌باشد و از احساسات و عواطف و زندگی اجتماع سخن می‌گوید.

پس از سقوط دولت عثمانی و تکه تکه شدن مستملکات آن، همواره استعمار غرب کشورهای عربی را مورد رنج و آزار قرار داده است و روشنفکران و شاعران و نویسندگان متعهد عرب کوشیده‌اند تا با ایجاد اتحاد میان اعراب، آنان را در برابر هجوم استعمار غرب و اسرائیل، یکپارچه و هماهنگ کنند. شکست اعراب از اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۷، آخرین و غافل‌ترین شاعران عرب را هم بیدار کرد. این شکست با نقشه قبلی از سوی غربی‌ها پی ریزی شده بود. یکی از افسران عرب که در قاهره شاهد ماجرا بوده برای تعریف کرد که من در آن هنگام افسر جوانی بودم که با گروهی از نظامیان در قاهره به سر می‌بردم. از سوی دولت اعلام شد که از حالت آماده باش خارج شویم و افسران با خانواده‌های خود به باشگاه افسران بروند. زیرا که اسرائیل حمله نخواهد کرد! نظامیان از این خبر شادمان شدند و

خیابانهای قاهره مملو از نظامی و غیر نظامی گردید، اما بعد از چند ساعت در کمال ناباوری غرث بمب افکن‌های اسرائیلی در آسمان قاهره پیچید و همه چیز را زیر و رو کرد. پس از این حمله ناجوانمردانه به تأسیسات و فرودگاههای نظامی قاهره و سایر کشورهای عربی سرهنگ جمال عبدالناصر بر پرده تلویزیون قاهره آشکار شد و در حین سخنرانی، ناگهان اسلحه کمریش را کشید تا خودکشی کند، که ناگهان یکی از قیلمبرداران، از پشت دوربین به سوی عبدالناصر دوید و خودش را روی دست و اسلحه‌اش افکند و مانع از تیراندازی شد. این عمل ناصر، شور و هیجانی در ملت مصر ایجاد کرد، به طوری که مردم در کوچه و بازار با صدای بلند می‌گریستند. در هر حال به قول «نزار قبانی»، شکست زوئن برای اعراب يك رسوائی بزرگ بود. نزار قبانی که تا آن زمان به «شاعر زن و غزل» مشهور بود، ناگهان از سر سوز دل، شعر «هوامش علی دفتر النکسته» (حاشیه‌ای بر دفتر شکست) را منتشر کرد که یکی از بهترین اشعار وطن دوستانه عرب است. پس از این شکست، بسیاری از اعراب که تا آن موقع اسرائیل را جدی نگرفته بودند با تمام وجود خطر صهیونیسم را احساس کردند و به خود لرزیدند.

در اینجا نوعی رئالیسم دیگر یعنی رئالیسم اشتراکی در میان شاعران عرب به وجود آمد که با رئالیسم قدیم متفاوت بود و از شاعران مهم این نوع اندیشه، شاعر بزرگ عراق «محمد مهدی الجواهری» است. جواهری در تمامی جنبش‌های سیاسی عراق ضد حکومت‌ها و ضد بریتانیا شرکت داشت. در سال ۱۹۶۱ پس از ضدیت با عبدالکریم قاسم به جک اوسلوواکی پناهنده شد و تا جنبش بعثی عراق در ۱۹۶۸ در آنجا ماند. پس از انقلاب عراق او را به کشور بازگرداندند و مقرری پانزستگی بالغ بر ۱۵۰ دینار در ماه را برایش تعیین کردند. جواهری شاعری تواناست که از جهت فرم به سبک قدما می‌سراید. محمد مهدی الجواهری مورد احترام اکثر ادبا و شاعران معاصر عرب است.

□ مقصودتان از رئالیسم اشتراکی چیست؟

■ رئالیسم یا واقع‌گرایی در شوروی شامل سه دوره بوده است:

۱- رئالیسم ابتدائی، که واقعیت محیط اجتماعی را به صورت ظاهری و سلبی ترسیم می‌کند، بی آن که به جدال و مبارزات درون آن و حرکت تطوّر آن بیندیشد.
۲- رئالیسم انتقادی، که پایه گذار آن ماکسیم گورکی بود. در رئالیسم گورکی، از یأس‌ها و بدبینی‌های رئالیسم خام یا ابتدائی خبری نیست، بلکه قهرمانان نویسنده از جامعه و محیط خود جلوتر هستند و به آینده امیدوارند.
۳- رئالیسم اشتراکی یا سوسیالیستی، در حقیقت دنباله رئالیسم انتقادی است. در کتاب مکتبهای ادبی نوشته رضا سیدحسینی، رئالیسم اشتراکی این‌گونه تعریف شده است که این رئالیسم بر اصل قدرت خلاقیت کار استوار است و هنر در واقع میدان بروز خلاقیت کار می‌باشد.

در حقیقت رئالیسم سوسیالیستی حرکت تطوّر جامعه را در مدّ نظر دارد و تمامی کوشش خود را در

فعلال کردن این حرکت به کار می‌برد.
از اینجا به بعد، مرحله نوگرانی در شعر معاصر عرب آغاز می‌شود و سر و کله شاعران مدرنیست پیدا می‌شود.

خانم «نازک الملائکه» شاعره بزرگ عراقی، برچمدار دگرگونی در تکنیک شعر آزاد است. او مدعی است که نظام عروضی کلاسیک عرب را درهم شکسته است. مجموعه مقالات این بانو، در کتاب «قضایای شعر معاصر» درباره تکنیک شعر نو بسیار بحث انگیز بود. البته شعر نو «نازک الملائکه» از جهت عروضی از عروض سنتی تبعیت می‌کند اما کوتاه - بلندی مصراع‌ها و تلفیق پاره‌ها در یکدیگر متفاوت است، لکن وزن و یا بحر در همه جا رعایت می‌شود.

□ چیزی شبیه به اشعار نیما یوشیج؟

■ بله. مثل نیما و اخوان، و اگر او را نیمای شعر معاصر عرب بدانیم چندان بیزاه تصور نکرده‌ایم.

نازک الملائکه بیشتر پیر و مکتب رمانتیسم است، هر چند که در اشعار بعدش رگه‌هایی از سوررئالیسم و سمبولیسم را می‌توان یافت.

شاعر توانا و نوگرایی دیگر که می‌توان بیشتر، او را در میان رمانتیک‌ها جای داد، شاعر سوری «نزار قبانی» است. او از با ذوق‌ترین و پرکارترین ادیبان عرب است. زیباترین غزلیات معاصر عرب مربوط به نزار قبانی است. او در اشعارش بسیار گستاخ و بی‌پروا است تا آنجا که او را با عمر بن ابی ربیع شاعر اموی همانند دانسته‌اند. نزار قبانی شعر و شاعری خود را در کتابی به نام قصتی مع الشعر (داستان من و شعر) نوشته است که مرحوم دکتر غلامحسین یوسفی به همراهی دکتر بکار آن را به فارسی ترجمه کرده‌اند.

اهمیت نزار قبانی در این است که با همان شور و حالی که غزلی عاشقانه ساخته است. قصاید انقلابی و سیاسی را نیز ارائه کرده است. او به شیوخ عرب می‌تازد و آنها را هجومی کند.

«سمنفونی پنجم جنوب لبنان»، از اشعار خوب اوست که به مسائل جنوب لبنان نظر دارد. مسأله فلسطین کاملاً در اشعار او مطرح است. من اشعار نزار قبانی را بسیار دوست دارم و افزون بر اشعار فراوانی که از او به فارسی ترجمه کرده‌ام، کتاب «شعر، زن و انقلاب» او را نیز در سال ۱۳۶۴ ترجمه و منتشر کرده‌ام. انشاء الله در فرصتی دیگر از شعر و شاعری او صحبت خواهیم کرد.

گروه چهارم، شاعران رمزگرا یا سمبولیست هستند. البته تعیین دقیق اینکه مثلاً نزار قبانی و نازک الملائکه در کدام مکتب جای دارند چندان ساده نیست، چرا که افزون بر حال و هوای رمانتیک، می‌توان اشعار سوررئال را هم در دیوان‌های آنان پیدا کرد. لذا در اینجا ما وجه غالب را در نظر می‌گیریم و این که خود نقادان عرب این تقسیم‌بندیها را قبول دارند.

شاعران سمبولیست از گروه نوپردازان هستند که بیشتر به مسائل و موضوعات اجتماعی پرداخته‌اند. شعر اینسان آمیخته‌ای از تصوّف و فلسفه اگزیستنسیالیسم است. اینان به زبان اهمیت بسیار می‌دهند و از اساطیر و رموز برای بیان افکارشان سود می‌جویند. مشهورترین این شاعران که برخی از آنان عقاید اشتراکی نیز دارند، عبارتند از: پدرو شاگر

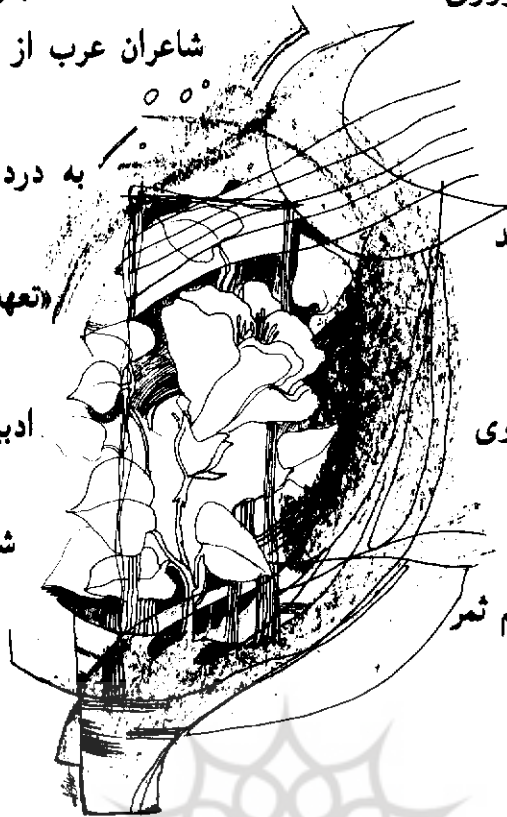
□ بسیاری از مبارزان عرب مثل «عازوری»

سعی داشتند استقلال اعراب را به یاری کشورهای بیگانه تحقق بخشند.

مثلاً عازوری به فرانسه چشم امید داشت، حتی مدتها بعد از او جمال عبدالناصر هم در برابر

غرب و اسرائیل به اتحاد جماهیر شوروی مستظهر بود. علت این که همواره جنبشهای اعراب نهایتاً

به انحراف کشیده شده و یا لااقل کم ثمر گردیده، همین مساله بوده است



□ پس از جنگ و رخداد تراژدی فلسطین،

شاعران عرب از پیلۀ خویشتن به در آمدند و غصه‌های شخصی جایش را

به دردهای مشترک و واقعی داد و برای

نخستین بار در شعر عرب مسأله

«تعهد»، مطرح شد و ادبیات ملتزم و متعهد

مورد توجه قرار گرفت و

ادبیات رمانتیک و برج عاج نشینی،

متروک و منفور گردید.

شکست اعراب از اسرائیل در ژوئن

۱۹۶۷، آخرین و غافل‌ترین

شاعران عرب را هم بیدار کرد

السَّیَّاب، عبدالوهاب الیبائی، صلاح عبدالصُّبور، خلیل حاوی و آدونیس.

این شاعران بزرگ هم اکنون از پرچمداران شعر نو و اندیشه پیشتاز در میان عربها هستند، برخی چون الیبائی و آدونیس در اروپا و شوروی نیز سخت مورد توجه هستند و جوایزی دریافت داشته‌اند. اینان و بسیاری دیگر میان رئالیسم و سمبولیسم پیوند برقرار کرده‌اند.

شاعرانی چون الیبائی و آدونیس را نمی‌توان به سادگی از کنارشان گذشت. به همین جهت گفتگو درباره این دو شاعر بزرگ را به وقتی دیگر موکول می‌کنم.

□ شاعران مقاومت فلسطین و اصولاً جایگاه فلسطین را در شعر معاصر عرب چگونه می‌بینید؟ قضیه فلسطین تا چه حد توانسته است در شعر معاصر عرب اثر بگذارد؟

■ اخیراً من و همکار عزیزم خانم شهره باقری، کتابی را ترجمه کرده‌ام به نام: «فلسطین و شعر نوین عرب» این کتاب جالب، مسأله فلسطین را از نخستین جاهانی که در شعر عرب انعکاس داشته تا امروز پیگیری کرده است. این کتاب به خوبی به پرسش شما، پاسخ می‌دهد.

□ آیا این کتاب منتشر شده است؟

■ در دست چاپ است. اما اجمالاً چنان که گفتم، اوایل، اعراب مسأله فلسطین را جدی نگرفتند تا شکست ژوئن ۱۹۶۷ که از آن به بعد جبهه اعراب و اسرائیل به طور گسترده در تمامی زمینه‌ها به ویژه ادبیات عرب گشوده شد. مسائلی که اسرائیل در

جنوب لبنان به وجود آورد، نشان داد که این غده سرطانی به داشتن سرزمین فلسطین اکتفا نمی‌کند و اگر بتواند همه سرزمینهای اطرافش را می‌بلعد و آرمان باستانی «از نیل تا فرات» را جامه عمل می‌پوشاند. این اندیشه‌ها را به طور جسته و گریخته در اشعار شاعران بزرگ یهودی مثل «حییم نحمان بیالیک» می‌توان دید. این شاعر در روسیه زاده شد. بعد به برلین و سرانجام به تل آویو مهاجرت کرد و در آنجا مرد. بیالیک در یکی از اشعارش از گنجشک می‌پرسد:

آیا از میوه‌های سرزمین (فلسطین) و از دشتها، دره‌ها، و از قلۀ کوههای آنجا، برایم سلامی آورده‌ای؟

حاله رود اردن و آبهای زلالش چگونه است؟

حاله کوهها و تپه‌ها چگونه است؟

شاعران مقاومت فلسطین، مثل محمود درویش، سمیع القاسم، توفیق زیاد، سالم جبران و دیگران افرادی هستند که شعرشان در اوایل دهه شصت میلادی با توصیفات عاطفی از اشغال سرزمین فلسطین، ظهور کرد. شعر شاعران مقاومت، شعری متعهد، سیاسی، اجتماعی و انقلابی و در برخی موارد ناسیونالیستی است.

مسأله فلسطین، ملت عرب را در رویارویی با مشکلات و دردهایی که امپریالیسم جهانی از طریق اسرائیل به آنان تحمیل می‌کند، موشکاف تر، بینشمنانتر و خرد گراتر کرده است. به قول «نزار قبانی» جهان عرب نفتش را به آلت تناسلیش متصل کرده و می‌گوید خدا بزرگ است. و همین شیوخ بی‌خبر اکنون

خطر اسرائیل را سخت تر و سخت تر احساس کرده‌اند، اما متأسفانه از آنجا که امپریالیسم از طریق همین سران و سلاطین ابله، «وطن العربی» را با آن همه ذخائر نفتی غارت می‌کند، فریادهای شاعران مبارز فلسطین به جایی نمی‌رسد. و لبیک این مبارزان را مردمان دوردست و سایر بلاد می‌گویند.

من در جایی دیگر هم گفته‌ام که اگر قضیه فلسطین را اکنون از ادب معاصر عرب منها کنیم، آنچه باقی می‌ماند چیزی نیست که بتواند به عنوان ادبیات قومی عرب در جهان قسابل عرضه باشد. به بیان دیگر، فلسطین کانون آتشی است که کلبه پوشالی اعراب را گرم می‌کند. به گمان من، قومیت عرب در گرو فلسطین است و اگر روزگاری فلسطین از سرنوشت عرب حذف شود، کل «وطن العربی» محو خواهد شد. در واقع فلسطین رمز و سمبل موجودیت و کبان عروبه می‌باشد. زخمی زنده که به اندازه سرزمینهای عربی دهان گشوده است. زخمی که دل تمامی انسانهای آزاده جهان را به درد آورده است.

□ استاد، اگر موافق باشید، مسأله فلسطین و ادبیات فلسطینی را به طور مستقل در فرصتی دیگر به گفتگو بپوشیم.

■ بله، من هم تصور می‌کنم از این جریان نباید به سادگی و شتاب زده گذشت، انشاء الله اگر عمری باشد، این موضوع را به صورت گسترده مطرح خواهیم کرد. و در مورد فلسطین عزیز و شعر مظلوم آن سامان تا آنجا که خدا یاری دهد، حق مطلب را ادا خواهیم کرد. □ انشاء الله. و با تشکر فراوان به خاطر وقتی که در اختیار ما گذاشتید.